

ضرورت که کتب سنن و دیگر کتابها را در کتابها و اصول سنن و سنن  
 در دست و نور چنان و نهونست سنن و بهرت سنن و شیونست و کلمات سنن نماید و مقادیر  
 توزیت و این اسامی خلفای عیسی علیه السلام نیز بداندا وقت ضرورت تحریر باطل آن علوم و  
 مذاهب بکار آید و از روی حق ضرورت امور غیر ضروری کل بیج فتن دنیا و بیجهت  
 مشاخر خوانند و کمال است که از اسامی حکمای یونان هند که طراح علم موسیقی بوده اند کلام  
 باشد و برای نیافت مقدار درازی آنها و تساوی آنها باقی علم هند مه را نیز بدانند و چون این  
 حقیقت آن و ذرات و گنگ و گرویت را زمین نشین سازد از دستن حرکات بعضی که شبیه است  
 از زمین دارد در مصیوت خواندن و علم ضروری افادگی طلب معرفت بعضی قوف بر معرفت آن  
 علم است دم علم بیان که تشبیه هم ملی از اصول ربعد آن است تا شباهت گنگ غیره با حرکت  
 بعضی معلوم کند و ازین سبب که از ضرب کردن هفت سکه سرکه سرخی که بیج و رنگت  
 اند تا رود هم و چشم و دینوت و کلمات باشد تا نهامی متعدد و پیدا شود علم حساب هم متفاوت  
 باید نمود و برای ساختن پرت یا خیال بها که که زبان بیج است و بیشتر و بهره و کت  
 در آن سازند با پنگل و انگار یاد باید گرفت و وقت باشد با هم فن صغری که بر می فهمیم و در  
 بکار می آید پس باید که چندی بهت خود مصروف در یافت منطبق نماید و شناختن وقت  
 هر رکنی را معرفت با نجوم هم فرض است هر گاه خواننده این علوم را دریافت کرده باشد  
 اطلاق موسیقی همان کمال و توان کرده و الا ناصت در صورتش جو و مطرح صاحب کمال  
 در دنیا کجا تا آن سین که سزاد خوانندگان بوده است پیش از دیگر کمالان این فن باشد  
 در اعد هم ایدل گذشته اند و نزد عوام صاحب شجره نظر بقیه مذکور باید که عمده تقصیر  
 چرا که چهار فیلسوف نبوده اند بلکه بعضی اندکان خوش کلو که مجالس را پیوسته و فن از او  
 شان بود و این علم موسیقی از سیده اند علوم دیگر که طرف از نیات شده که کمال هر علم کل  
 چرا که شخصی است که کتب علم موسیقی مبالغه در آورده و از کیفیت بساطت ترکب اگر نه

و در این کتاب  
 از کتابها و اصول  
 سنن و سنن  
 در دست و نور  
 چنان و نهونست  
 سنن و بهرت سنن  
 و شیونست و کلمات  
 سنن نماید و مقادیر  
 توزیت و این اسامی  
 خلفای عیسی علیه  
 السلام نیز بداندا  
 وقت ضرورت تحریر  
 باطل آن علوم و  
 مذاهب بکار آید  
 و از روی حق  
 ضرورت امور غیر  
 ضروری کل بیج  
 فتن دنیا و بیجهت  
 مشاخر خوانند  
 و کمال است که  
 از اسامی حکمای  
 یونان هند که  
 طراح علم موسیقی  
 بوده اند کلام  
 باشد و برای  
 نیافت مقدار  
 درازی آنها و  
 تساوی آنها باقی  
 علم هند مه را  
 نیز بدانند و  
 چون این حقیقت  
 آن و ذرات و  
 گنگ و گرویت  
 را زمین نشین  
 سازد از دستن  
 حرکات بعضی  
 که شبیه است  
 از زمین دارد  
 در مصیوت  
 خواندن و علم  
 ضروری افادگی  
 طلب معرفت  
 بعضی قوف بر  
 معرفت آن علم  
 است دم علم  
 بیان که تشبیه  
 هم ملی از اصول  
 ربعد آن است  
 تا شباهت  
 گنگ غیره با  
 حرکت بعضی  
 معلوم کند  
 و ازین سبب  
 که از ضرب  
 کردن هفت  
 سکه سرکه  
 سرخی که بیج  
 و رنگت اند  
 تا رود هم  
 و چشم و  
 دینوت و  
 کلمات باشد  
 تا نهامی  
 متعدد و پیدا  
 شود علم  
 حساب هم  
 متفاوت  
 باید نمود  
 و برای  
 ساختن پرت  
 یا خیال بها  
 که که زبان  
 بیج است و  
 بیشتر و  
 بهره و کت  
 در آن سازند  
 با پنگل و  
 انگار یاد  
 باید گرفت  
 و وقت باشد  
 با هم فن  
 صغری که بر  
 می فهمیم  
 و در بکار  
 می آید پس  
 باید که  
 چندی بهت  
 خود مصروف  
 در یافت  
 منطبق  
 نماید و  
 شناختن  
 وقت هر  
 رکنی را  
 معرفت  
 با نجوم  
 هم فرض  
 است هر  
 گاه  
 خواننده  
 این  
 علوم  
 را  
 دریافت  
 کرده  
 باشد  
 اطلاق  
 موسیقی  
 همان  
 کمال  
 و توان  
 کرده  
 و الا  
 ناصت  
 در  
 صورتش  
 جو  
 و مطرح  
 صاحب  
 کمال  
 در  
 دنیا  
 کجا  
 تا  
 آن  
 سین  
 که  
 سزاد  
 خوانندگان  
 بوده  
 است  
 پیش  
 از  
 دیگر  
 کمالان  
 این  
 فن  
 باشد  
 در  
 اعد  
 هم  
 ایدل  
 گذشته  
 اند  
 و  
 نزد  
 عوام  
 صاحب  
 شجره  
 نظر  
 بقیه  
 مذکور  
 باید  
 که  
 عمده  
 تقصیر  
 چرا  
 که  
 چهار  
 فیلسوف  
 نبوده  
 اند  
 بلکه  
 بعضی  
 اندکان  
 خوش  
 کلو  
 که  
 مجالس  
 را  
 پیوسته  
 و  
 فن  
 از  
 او  
 شان  
 بود  
 و  
 این  
 علم  
 موسیقی  
 از  
 سیده  
 اند  
 علوم  
 دیگر  
 که  
 طرف  
 از  
 نیات  
 شده  
 که  
 کمال  
 هر  
 علم  
 کل  
 چرا  
 که  
 شخصی  
 است  
 که  
 کتب  
 علم  
 موسیقی  
 مبالغه  
 در  
 آورده  
 و  
 از  
 کیفیت  
 بساطت  
 ترکب  
 اگر  
 نه

آگاهست لیکن هر چه در دل ارد و در خواندن او نمیتواند کرد و شخصی غیر اوست که این خبر بار  
 میدهد و خواندش مقبول طابع بالبدیهه ترجیح مقبول غیر مقبول به سبب اهل حق است همچنین  
 اکثر ویدیه میشود که بعضی طائیفای لغتی عروضی قافیه و صنایع شعری فن بیان لغت فارسی امیدند  
 و یک مصرعاً موزون نمی توانند کرد و بعضی که موزون میکنند کلام آنها از فصاحت بلاغت  
 عاری می باشد و برای اصلاح پیش شعرائکه خوشتر به ایشان و اوستی دریافت این خبر باید  
 حاضر میشوند و بیشتر صاحبان بدایح شعر را بیان میفرمایند و یک فقره دلچسپ از قلمشان  
 میبرند و کسانیکه مویدین الغیب ابی انکه ورق شماری کرده باشند اتی از خانه ایشان می طلبند  
 که دیگران دریافت آن نازش دارند و شک نیست در اینکه نظم و شعر خوب شکل برود و با مختصر است  
 نسبت طبع و آن درستی آسانی بایل نفس بجانب آن مختصر است که از غلو می که تعلق بیشتر دارد  
 و استن لغات و محاورات بان باشد و بیکر معرفت معانی بیان بدیع در عربی بیان بدیع در  
 فارسی و بیکر استنباط قافیه که در شعر بسج تعبیر کنند و بیکر سیر و تعمایف  
 استنادان این فن این قدر معلومات کافیت و نشر را که گویند تا که استند عاری و طبع و  
 مرخر عاری عبارت از شعری باشد که از وزن قافیه و دیگر تکلفات معری و این بسیار است  
 آسان نیست بیشتر صاحبان این مقام عاجزند و بسج نیست که آخر فقره آن لفظی آزد و تعلق  
 آن لفظ در فقره دیگر لفظی باشد که در ردی ردیف یا ردیف یا سیر و وصل حرف وصل و تعلق  
 باین لفظ باشد و تینه بوزنی بود و هر خبری باشد که از قافیه پاک بود اما فقره اولی با فقره ثانی مساوی  
 و وزن باشد مثال چشم که کشتاق فیض از جمال ای آن اختر شکرت دست دولت محتاج خیر  
 از غلامی علم این در حقیقت است چون بفرمود و مستعمل در شعر نیست شالش نشان او ن ضرور بود  
 و امثله عاری و بسج بجای خود آورده شود زیرا که قافیه طالبان منظر است خلاصه یک  
 بسج عاری بر سه قسم اساس بناوه اند فاضلان و هموقیان و شیمان و منیشان این تعلق پس  
 و طبع باشد یا آسان فیض و تعلق یا از جهت ایراد لغات و ذکر مقدمات علمی باشد مثل شعر  
 اشکاء ۱۷

از خاسته و بیان شکر است ۱۲

اثر و صفات مولانا شرف الدین علی زیدی و خواجہ ملک التجار وزیر علم پاشا کن خواجہ محمد علی  
 رضوان اللہ علیہ یاز سبب مراعات بلاغت مانند زمین عبارات بجا یات و مجازات و تشابہ  
 و استعارات غریبہ جدیدہ با وصف حصول این چیز با و الفاظ مشہور مثل شرملاطوری و تفسیر  
 انشا بدائع و زبان عربی بہ از است کہ در فارسی چه بیشتر درین زبان بلاغی است آینه میماند  
 چنانکہ ایام و طباق و تدریج و رصیع ہم اگر ملی تکلف از قلم شرح کرد و مضائقہ ندارد و اگر  
 حقیقت از ذکر اسامی بعضی بلغای شرح حضرت قدرت اہل این صناعت درین عبارت کلمتہ  
 نکرده ام برای مثال ہمین قدر مصدق خامہ شدیم شہسواران مضاربت و یکہ تا زمان  
 میدان لذاعت بسیار نظام ہست کہ من چکارہ باشم کہ حصر من در مقام معتبر باشد  
 بلکہ در حب ارضان حیول بلاغت ہنوز مثل و خفہ و کف دارم و نسبت من با نوابی نال  
 نسبت بیاج کہ دور بند می باوخت چارست یعنی تا زمان رسیدن چار بان ملت کی  
 کہ کمال بند می بستک کہ دست برابر بار کہ و بلند شود و ستاصل کرد و آن بحال خود  
 فقیر را و عمد صغر شخصی با انشا ہم بود چون شوق نظم بر طبع غالب یا قلم ترک آن محل آمد و در  
 التفات بان مذہب بعد مرد و ہو و کس محکم این سلسلہ کشند کی شفیق قدیم کہ اس خطبہ  
 دیوان خود مذکور است و در چنین مقام اظهار آن مذہب من جایز است کہ ان بعضی جا  
 خواہد بود کہ در جامعہ مخطیان کہ سطر ی چند در شرح حال شان نوشته آمد و نیز حاصل نیست کہ  
 این کمان شمر تعیین نیست اگر نزاع لفظی و شرکاب میان دوستان رسیدہ و محمد اطراف  
 بذات خود کہ ہر ملی بہای درج قابلیت و استعداد است و با فرقہ مذکورہ اعتقاد من بعینہ اعتقاد  
 تو ام خود ش اغلاط این رکان نقل کردہ و میخند و میخندند ما نقل لفظ ہر زہ یعنی بہبودی حکم  
 او بودہ است و لفظ سواری بسکون نامی توشت از قصیدہ شاعر عالی مقدار  
 تا نہ آمد کہم بر اوروہ اوست بلکہ مقصد و پایہ درین اوراق  
 ذکر سانی است کہ با وصف متہم شدن بیجا بکمال نفست ان ہوا و علمی و فنون

در بیان صفات و مناقب مولانا شرف الدین علی زیدی و خواجہ ملک التجار وزیر علم پاشا کن خواجہ محمد علی  
 رضوان اللہ علیہ یاز سبب مراعات بلاغت مانند زمین عبارات بجا یات و مجازات و تشابہ  
 و استعارات غریبہ جدیدہ با وصف حصول این چیز با و الفاظ مشہور مثل شرملاطوری و تفسیر  
 انشا بدائع و زبان عربی بہ از است کہ در فارسی چه بیشتر درین زبان بلاغی است آینه میماند  
 چنانکہ ایام و طباق و تدریج و رصیع ہم اگر ملی تکلف از قلم شرح کرد و مضائقہ ندارد و اگر  
 حقیقت از ذکر اسامی بعضی بلغای شرح حضرت قدرت اہل این صناعت درین عبارت کلمتہ  
 نکرده ام برای مثال ہمین قدر مصدق خامہ شدیم شہسواران مضاربت و یکہ تا زمان  
 میدان لذاعت بسیار نظام ہست کہ من چکارہ باشم کہ حصر من در مقام معتبر باشد  
 بلکہ در حب ارضان حیول بلاغت ہنوز مثل و خفہ و کف دارم و نسبت من با نوابی نال  
 نسبت بیاج کہ دور بند می باوخت چارست یعنی تا زمان رسیدن چار بان ملت کی  
 کہ کمال بند می بستک کہ دست برابر بار کہ و بلند شود و ستاصل کرد و آن بحال خود  
 فقیر را و عمد صغر شخصی با انشا ہم بود چون شوق نظم بر طبع غالب یا قلم ترک آن محل آمد و در  
 التفات بان مذہب بعد مرد و ہو و کس محکم این سلسلہ کشند کی شفیق قدیم کہ اس خطبہ  
 دیوان خود مذکور است و در چنین مقام اظهار آن مذہب من جایز است کہ ان بعضی جا  
 خواہد بود کہ در جامعہ مخطیان کہ سطر ی چند در شرح حال شان نوشته آمد و نیز حاصل نیست کہ  
 این کمان شمر تعیین نیست اگر نزاع لفظی و شرکاب میان دوستان رسیدہ و محمد اطراف  
 بذات خود کہ ہر ملی بہای درج قابلیت و استعداد است و با فرقہ مذکورہ اعتقاد من بعینہ اعتقاد  
 تو ام خود ش اغلاط این رکان نقل کردہ و میخند و میخندند ما نقل لفظ ہر زہ یعنی بہبودی حکم  
 او بودہ است و لفظ سواری بسکون نامی توشت از قصیدہ شاعر عالی مقدار  
 تا نہ آمد کہم بر اوروہ اوست بلکہ مقصد و پایہ درین اوراق  
 ذکر سانی است کہ با وصف متہم شدن بیجا بکمال نفست ان ہوا و علمی و فنون

در بیان صفات و مناقب مولانا شرف الدین علی زیدی و خواجہ ملک التجار وزیر علم پاشا کن خواجہ محمد علی  
 رضوان اللہ علیہ یاز سبب مراعات بلاغت مانند زمین عبارات بجا یات و مجازات و تشابہ  
 و استعارات غریبہ جدیدہ با وصف حصول این چیز با و الفاظ مشہور مثل شرملاطوری و تفسیر  
 انشا بدائع و زبان عربی بہ از است کہ در فارسی چه بیشتر درین زبان بلاغی است آینه میماند  
 چنانکہ ایام و طباق و تدریج و رصیع ہم اگر ملی تکلف از قلم شرح کرد و مضائقہ ندارد و اگر  
 حقیقت از ذکر اسامی بعضی بلغای شرح حضرت قدرت اہل این صناعت درین عبارت کلمتہ  
 نکرده ام برای مثال ہمین قدر مصدق خامہ شدیم شہسواران مضاربت و یکہ تا زمان  
 میدان لذاعت بسیار نظام ہست کہ من چکارہ باشم کہ حصر من در مقام معتبر باشد  
 بلکہ در حب ارضان حیول بلاغت ہنوز مثل و خفہ و کف دارم و نسبت من با نوابی نال  
 نسبت بیاج کہ دور بند می باوخت چارست یعنی تا زمان رسیدن چار بان ملت کی  
 کہ کمال بند می بستک کہ دست برابر بار کہ و بلند شود و ستاصل کرد و آن بحال خود  
 فقیر را و عمد صغر شخصی با انشا ہم بود چون شوق نظم بر طبع غالب یا قلم ترک آن محل آمد و در  
 التفات بان مذہب بعد مرد و ہو و کس محکم این سلسلہ کشند کی شفیق قدیم کہ اس خطبہ  
 دیوان خود مذکور است و در چنین مقام اظهار آن مذہب من جایز است کہ ان بعضی جا  
 خواہد بود کہ در جامعہ مخطیان کہ سطر ی چند در شرح حال شان نوشته آمد و نیز حاصل نیست کہ  
 این کمان شمر تعیین نیست اگر نزاع لفظی و شرکاب میان دوستان رسیدہ و محمد اطراف  
 بذات خود کہ ہر ملی بہای درج قابلیت و استعداد است و با فرقہ مذکورہ اعتقاد من بعینہ اعتقاد  
 تو ام خود ش اغلاط این رکان نقل کردہ و میخند و میخندند ما نقل لفظ ہر زہ یعنی بہبودی حکم  
 او بودہ است و لفظ سواری بسکون نامی توشت از قصیدہ شاعر عالی مقدار  
 تا نہ آمد کہم بر اوروہ اوست بلکہ مقصد و پایہ درین اوراق  
 ذکر سانی است کہ با وصف متہم شدن بیجا بکمال نفست ان ہوا و علمی و فنون

غلام محمد علی زیدی و خواجہ ملک التجار وزیر علم پاشا کن خواجہ محمد علی رضوان اللہ علیہ  
 در بیان صفات و مناقب مولانا شرف الدین علی زیدی و خواجہ ملک التجار وزیر علم پاشا کن خواجہ محمد علی  
 رضوان اللہ علیہ یاز سبب مراعات بلاغت مانند زمین عبارات بجا یات و مجازات و تشابہ  
 و استعارات غریبہ جدیدہ با وصف حصول این چیز با و الفاظ مشہور مثل شرملاطوری و تفسیر  
 انشا بدائع و زبان عربی بہ از است کہ در فارسی چه بیشتر درین زبان بلاغی است آینه میماند  
 چنانکہ ایام و طباق و تدریج و رصیع ہم اگر ملی تکلف از قلم شرح کرد و مضائقہ ندارد و اگر  
 حقیقت از ذکر اسامی بعضی بلغای شرح حضرت قدرت اہل این صناعت درین عبارت کلمتہ  
 نکرده ام برای مثال ہمین قدر مصدق خامہ شدیم شہسواران مضاربت و یکہ تا زمان  
 میدان لذاعت بسیار نظام ہست کہ من چکارہ باشم کہ حصر من در مقام معتبر باشد  
 بلکہ در حب ارضان حیول بلاغت ہنوز مثل و خفہ و کف دارم و نسبت من با نوابی نال  
 نسبت بیاج کہ دور بند می باوخت چارست یعنی تا زمان رسیدن چار بان ملت کی  
 کہ کمال بند می بستک کہ دست برابر بار کہ و بلند شود و ستاصل کرد و آن بحال خود  
 فقیر را و عمد صغر شخصی با انشا ہم بود چون شوق نظم بر طبع غالب یا قلم ترک آن محل آمد و در  
 التفات بان مذہب بعد مرد و ہو و کس محکم این سلسلہ کشند کی شفیق قدیم کہ اس خطبہ  
 دیوان خود مذکور است و در چنین مقام اظهار آن مذہب من جایز است کہ ان بعضی جا  
 خواہد بود کہ در جامعہ مخطیان کہ سطر ی چند در شرح حال شان نوشته آمد و نیز حاصل نیست کہ  
 این کمان شمر تعیین نیست اگر نزاع لفظی و شرکاب میان دوستان رسیدہ و محمد اطراف  
 بذات خود کہ ہر ملی بہای درج قابلیت و استعداد است و با فرقہ مذکورہ اعتقاد من بعینہ اعتقاد  
 تو ام خود ش اغلاط این رکان نقل کردہ و میخند و میخندند ما نقل لفظ ہر زہ یعنی بہبودی حکم  
 او بودہ است و لفظ سواری بسکون نامی توشت از قصیدہ شاعر عالی مقدار  
 تا نہ آمد کہم بر اوروہ اوست بلکہ مقصد و پایہ درین اوراق  
 ذکر سانی است کہ با وصف متہم شدن بیجا بکمال نفست ان ہوا و علمی و فنون

غیر معلومه نقل میکنند والا چگونه در نظر خرد پسندیده نماید که صاحب تدریس را با پستی بار  
 بر نام کنم او خود که طرف راجع اولادش که هنوز از احداث است هیچ فطری البصیرت چکانند تا در  
 کتاب لغت نمی آیند و شوق تحقیق بسیار از او بیشتر چند روزی با فقیر آئیم هم می نشست و  
 شجره الانی را میدید تا آخره در غضوان شباب که ملاهی و مناهی از قبیل شنیدن سرود  
 دیدن نفس غیر آن بعمل آورد و بسزاید و اقباب آورد و از صرف و نحو فارغ شده  
 بنطق اصول سپید لایمیزاید رساله میخواند چون سخن شی و از یقین است که بعد چندی  
 از کتب متداوله مطلق کرد و دوم سید مد علی چیتا پوری مخلص سراسر که او قدیم بحال  
 را تمهید بر بان بود و اندک جز که بعضی صاحبان است و پاره سجع نکین تقدیر استعدا و اینگونه  
 و یک فقره از عاری دست نیت اند نوشت و بعضی از جهت کثرت تحریر خطوط بر مد عا نویسی  
 قادر باشند دست ایشان بطره شاهد مسجع زسد و بعضی مطلق در دل خود قرار داده از عمد آن  
 خوب بر می آیند و هر چه دیگری بگوید از علم ایشان نریزد پس هیچ یکی از نهانش نباشد که  
 ناقص بر آنکه غنشی همانست که از عمد هر چیز متعلق باشد بیرون آید و بهتر نیست که خود صاحب  
 طرز خاص باشد و اگر نباشد باید که قوت و قدرت تحریر در هر طرز پیدا کند تا عجاایش مانا بعبار  
 اسلاف کرد و معمول این مام منحصرد و در خیرست یکی احضار مواد دوم قوت طبع اما  
 مواد عاری برای بندهای صحبت با نادمان و میر کتب گذشته گان باشد و شوق آن <sup>قدیان ۱۱</sup> بجای خود  
 و در تسلیل البصاعت همیشه حاجت با صلاح افتد و صاحب سراسر مایه را کمتر ملک صاحب  
 قوت مینره در حالت معلومات معین بیشتر فارغ از استادت مثل مولوی عبد العزیز  
 دهلوی صاحب تحفه آنا عشریه که در فن بلاغت ممتنع الیند و نظیر و در معارف عقلیه  
 رشک کفایا و امثل است و برادر کوچکش میان رفیع الدین که تلید اوست با مولوی مام  
 که سر او شاگردان مولوی عبد علی بلکه سبب نازش است و بود در هدایه صدر اوراق  
 و نظریات شد و در هدایه حاجت با نظار نیست حرفش خود اقراری کرده و در صد

دو صد را بر هر طرف ثانی پسید از عمده جواب بر آمد نقل این قضیه میر لطف الله است  
 که در مختصرات شاکر مولوی امام بخش بود و مطولات را از خدمت مولوی عبدالحی استفاد  
 نموده جم غفیری از علما اعتراف بوقایع و نهش و ازند با جمله عاری خطی بود و تاریخی  
 و حکمی از روزمره حرف زدن و رای آن باشد خطی آنکه از لغت غیر مانوس و ترکیب نامربوط  
 و عبارات طولیه و سطره دریند او خبر پاک آید و مشتمل بر توضیح مطالب باشد و خفا در راه نیاید  
 از چیزهای مستحسن التکریم باید که در آن یافته نشود و این در نه الفصاحت معلوم کرد و در  
 ایجازی که محل حسن است در آن زیبا بود هر چند از روی معنی فقره مذکور خالی از بلاغت  
 نباشد چه در مقام عرض از علو رتبت فقره شایسته آن با فقرات دیگر است **مثال**  
 عاری خطی که از این عیوب پاک نبوده باشد مخدوم من میروز از قاسم با چند تقاضی آمده  
 از خجست که فرزندان می پسش است و متعل که از این خبر سردری دست دهد آورد  
 میرزا محمد بیچاره را که با پس میرزا عبدالرحیم سنجوست کجاج و خرش را بستن بر چوب کشید  
 چون دیدن حال او بنده را تر آورد و بعلام خودم حیدرقلی که هر روز هزار دو صد میبرد  
 میسل بر میدارد که از باران کافورین بفریاد است گفتم که پرورند پهلوانان و جیب است تا از  
 راز دست موسی پنجه براندا که نجاش بدست تو ممکن باشد بزین برمان یا که نام پهلوانی  
 و تا که این نخواهی کرد کرک از آزار کوه سفند دست بر نخواهد داشت گفت پلنگ از بسیار  
 کرکان عاجز است گفتم معامله یک کره و صد موش است گفت محکوم یا ما حکم باید بود  
 پیش دستی بر پیشوایان چه ضرر و محو بر پلنگی محل آمد جمعیت کرکان بهیما معامله موش و کره بود  
 درین عبارت هر قدر که ترک مراعات فصاحت و بلاغت است عمل آمده و دیگران اعتبار از نمانند  
 و حسن عبارت مقتضی است که چنین نوشته شود میروز از قاسم با چند نامر و آمده برای تفریح میرزا  
 پذیرن پسش را محمد بیچاره را که تزویج دختر خودش را با پس میرزا عبدالرحیم سنجوست ز چوب کشید  
 چون یکسی او را در آورد و بعلام خودم حیدرقلی که باج از پهلوانان زمانه می گیرد گفتم که

خطی است که  
 خطوط و سبک  
 تاریخی ایچده  
 حقیقت از سبک  
 حکمی آنکه در  
 و حکم بسند  
 علام حضرت  
 علی ابن زین  
 رفیق المنان  
 ایرات م  
 علام حضرت

زور تو بچکاری آید اگر ممکن باشد تا زود دست این مظلوم را از دست ظالم نجات دهی  
 یا نام پیدا کنی که رفتن عیث است گفت طرف ثانی با جمع کثیر است من یک کس چه میگویم  
 گفتم یک کس از عمده صد موش برمی آید و هزار زن با یک مرد چه میتواند کرد و گفت من  
 تابع خدا نیکنم بسیم تقدم درین کار زیبا با پنجاب است خلاصه اینکه ترس خداداد در  
 برادری که همه فرزندان و مندر مخلص بران آورد که گرگی بان گله نامرود نمودم و آن مظلوم از بلا نجات  
 یافت تا آنکه در جملهای متعدد و باینی طراز بیان <sup>بسی خزون</sup> کرد که یک جمله معلوم شود وستی  
 یا زیاده یا سطرعی بهم بجای خود ضرورت و اگر خلاف این تم کرده شود طرفی از استحقاق  
**مشال تاریخی** هر چه مخالف قانون بود که باشد چاره هم حب <sup>بسی خزون</sup> شد که صد سی و هجری افتر  
 سینه بیستم از جلوس بیست و نوس هزارم خان سده زنی سعادت زمین بوس دریافت خدیو  
 قدر قدرت استین کرم پرفشانند و نوازش خلعت پایش مرتفع ساختند و پسرش نیز پسر  
 بود زیدند و نیز هزار دیار سرخ و جلدوسی ارسال بعضی خیر با مادرش محبت فرمودند و مقدم  
 شد که کوشامت که عمر سر اوقات جاه و جلال شد بعد نماز عصر زیارت فرمودند مولانا  
 سید الدین بخاری که کلمات صدوسی و صدوسی ایشان محتاج باظهار است و قصه <sup>تبدیل</sup>  
 که پسرش عقی شده بود و او دانسته روز بدروازه روضه مبارک آن جناب که روزگار  
 هشت تا آنکه شب چهارم حضرت مولانا را در خواب دید چه می بیند که آنحضرت در آب  
 شناوری میکنند و فوتی غوطه میزنند و پسرش را از تیر آب برمی آرند و کشان  
 کناره میبرسانند و دست او را بدست مادرش میدهند چون صبح میشود شخصی مشغول  
 نورانی طلعتی دست پسرش دست اندرون روضه پیدا شد و پیرزن را بیدار ساخته  
 یکدیگر گفتند **آمانتک** اطهر من **شعر** اولیا را است و قدرت از آن  
 میر حبه باز کرده اند <sup>بسی خزون</sup> راه خانه زمین را رشک بهارستان **مشال**  
 سخن و مطبوع چاره هم حب سینه هزار و صدوسی و سه هجری مطابق با سالک

زور تو بچکاری آید اگر ممکن باشد تا زود دست این مظلوم را از دست ظالم نجات دهی  
 یا نام پیدا کنی که رفتن عیث است گفت طرف ثانی با جمع کثیر است من یک کس چه میگویم  
 گفتم یک کس از عمده صد موش برمی آید و هزار زن با یک مرد چه میتواند کرد و گفت من  
 تابع خدا نیکنم بسیم تقدم درین کار زیبا با پنجاب است خلاصه اینکه ترس خداداد در  
 برادری که همه فرزندان و مندر مخلص بران آورد که گرگی بان گله نامرود نمودم و آن مظلوم از بلا نجات  
 یافت تا آنکه در جملهای متعدد و باینی طراز بیان <sup>بسی خزون</sup> کرد که یک جمله معلوم شود وستی  
 یا زیاده یا سطرعی بهم بجای خود ضرورت و اگر خلاف این تم کرده شود طرفی از استحقاق  
**مشال تاریخی** هر چه مخالف قانون بود که باشد چاره هم حب <sup>بسی خزون</sup> شد که صد سی و هجری افتر  
 سینه بیستم از جلوس بیست و نوس هزارم خان سده زنی سعادت زمین بوس دریافت خدیو  
 قدر قدرت استین کرم پرفشانند و نوازش خلعت پایش مرتفع ساختند و پسرش نیز پسر  
 بود زیدند و نیز هزار دیار سرخ و جلدوسی ارسال بعضی خیر با مادرش محبت فرمودند و مقدم  
 شد که کوشامت که عمر سر اوقات جاه و جلال شد بعد نماز عصر زیارت فرمودند مولانا  
 سید الدین بخاری که کلمات صدوسی و صدوسی ایشان محتاج باظهار است و قصه <sup>تبدیل</sup>  
 که پسرش عقی شده بود و او دانسته روز بدروازه روضه مبارک آن جناب که روزگار  
 هشت تا آنکه شب چهارم حضرت مولانا را در خواب دید چه می بیند که آنحضرت در آب  
 شناوری میکنند و فوتی غوطه میزنند و پسرش را از تیر آب برمی آرند و کشان  
 کناره میبرسانند و دست او را بدست مادرش میدهند چون صبح میشود شخصی مشغول  
 نورانی طلعتی دست پسرش دست اندرون روضه پیدا شد و پیرزن را بیدار ساخته  
 یکدیگر گفتند **آمانتک** اطهر من **شعر** اولیا را است و قدرت از آن  
 میر حبه باز کرده اند <sup>بسی خزون</sup> راه خانه زمین را رشک بهارستان **مشال**  
 سخن و مطبوع چاره هم حب سینه هزار و صدوسی و سه هجری مطابق با سالک

که سیزدهم جلوس بگرام خان سیدوزلی آپیش شرف مذکور ملازمت و مخلم بخلعت  
 گردیده و جلوس وی ارسال بعضی تحف هزار دینار زر سرخ باورش نیز انعام شده و  
 شصت و کور شمامت نکر مضرب خیام قبائل گشت بعد ناز عصر سواری عمدتاً لاجم  
 زیارت هزار مطهر مولانا سید محمدالدین بخاری قس سره کسب در باطنی فرمودند مولانا  
 منبع کلمات و مصدر کرامات بوده اند قصه غرق شدن سپهر پزین پیداشدن بعد  
 چهارده روز شهر تفضیلش آنکه یادش سیزده شبانه روز بدروازه روضه مبارک بنا  
 باری گذاشته شب طایره هم مولانا را در عالم خواب غفلت غوطه زدن آب بخاره  
 رسیدن پسر بی پنجاب صبح شاهاده شدن آپیش برش بیدار ساختن بلفظ  
 ما تکلیف تقویض خبر گوشه اش او در حالت بیداری مشاهده نمود مصراع اعجاز  
 بود از نشان اولیا مولانا سید محمدالدین بخاری که درین کتاب کورست نام هیچ  
 معین است چون عبارت برای مثال مرقاشانی سنگت در طبع را قلم نذات بناخ ملول  
 ستاین نام هم مثل یکرا اشخاص بلا و از مفروضات ستام ولی معین بوغتن نامت  
 نقل و مع باو غیر مناسب و زیرا که در اح کمال برای فروغ تنوع طلاق دروغ نیکو  
 من بل کمال هم اگر روی کامون که در هر کرم حکمی آنکه شتول بر مواعظ و بیان مسائل علوم  
 و ذکر اکابر اولیا باشد و از الفاظیکه حدت ابتدال در پاک می آید و هر قدر که در و اما  
 اختصار کند مطبوع تر باشد و الا فلا مثال غیر مطبوع آدمی که هر جویبار انش و پیش  
 باید که با بر اوزان نوعی چنان سلوک رز که قمری آسائیفه او باشد و چوسته نفس  
 که از معدن جوهرت با قوت است آبدار و دریای سباطت اکو هست شاموار و انصاف  
 باین وصف از روی لامل بر این مانند شماره عود بر آتش ظاهر در رشته و سا  
 مدت علاقه بدن نفس انشراکت خرف زویت مصون ارد جمال الطریق سلطنت  
 ابوسعید ابوالخیر که افلاطون است دست مبارکش سحیت در حق شیخ که کلزنگی ملک

در باطن نگاه  
 در باطن بگری  
 میرا دران  
 انظار و در  
 در باطن نگاه  
 در باطن بگری  
 میرا دران  
 انظار و در  
 در باطن نگاه  
 در باطن بگری  
 میرا دران  
 انظار و در

در باطن نگاه  
 در باطن بگری  
 میرا دران  
 انظار و در

بود میفرمود که ابو علی اخلاق را شرح از استماع این معنی اندر موح بود چنانکه رسالتیکه در علم  
 اخلاق از اصابع فیض منابع او چکین بود گرفته بود الا خدمت آن منس محبت حقیقت ساکت است  
 لطیف است مدغوشش انکه اگر من شناسم در کج علم اخلاق مستقیم این سائل چگونه کسی من ایف پذیرفته انجانب  
 فرمود که بزرگ شیخ که اینکار علم تو کوه ام زیرا که گفته ام که ابو علی اخلاق نمی اند بل که گفتگوی من علم ازینجا  
 معلوم شد که تهنیه اخلاق شکسته من صناعات است **مثال** طبع آدمی که خلیفه حضرت  
 مبارک است خواسته باید که با برادران معنی چنان معاشرت مژد که سود خود در زبان او نماند بلکه  
 زبان خود برای سود او طلبند و پیوسته نفس شریف را که در مرتبه تجرد با عقول ابرست عمل بعضی  
 مستغنی از زوایا و جمال الطریقه سلطان ابو سعید بود اخیر فرمودی که ابو علی اخلاق را شرح ازین معنی  
 بر اشفت رسالتیکه در علم اخلاق نوشته بود شیخ نمود آن حضرت فرمود که بخدای من لا شکر  
 که ابو علی اخلاق نمی اند گفته ام بلکه اخلاق نادر گفته ام زیرا که توان دانست که تهنیه اخلاق شکسته  
 صناعات و لا تحصل الا بالاعمال الصائمه و اما مواد سجع دست طریق آینه شش الفاظ عربی که  
 با الفاظ فارسی مراعات تشبیه و استعاره و نظائر غیر آن رعایت براحت است همثال و حفظ انجاء و تشاو  
 تقرین با تقدیم مختصر بطول صورت اختلاف و ساختن القاب بر وضع دعا و ایراد جمیع لغات  
 و اشعار عربی و فارسی مناسب تمام و ادخال جمل معترضه و مبداء و خبر و اصطلاحات  
 علوم عقلی و نقلی بحسب اقتضای مواقع زیرا که بلاغت همین است مخفی نماند که عبارت  
 اول در مثال عاری علمی همه توضیح است لیکن چون بعضی الفاظ و عبارات  
 مناسبت با مقام نذر دور از بلاغت می نماید **مثال** دیگر توضیح  
 غیر بیغ خطه دیروز نماز عصر گزارده بودم که قاصد میرزا مهدی صاحب رسید  
 بود و ما خطی که از میرزا بود می از شیخ عبدالعزیز نامی تقوی فیض داعی نمود و هر دو بطلال  
 در آوردیم سه تا سرشکون جناب میرزا ما ششم صاحب و آنچه از ایشان برین هر دو صاحب  
 خط میرود البته طرازان هم شنیده باشند این حرکات از داناتی میرزا صاحب که نماند و انما

تحقیق معنی  
 عال شدن و  
 قانع شدن  
 غلام حضرت  
 کمال  
 علی بن محمد  
 که در این کتاب



بهرین آنکه در بیان این معنی از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست

چون تساوی زاوین مثلث متساوی الساقین با یکس بر سرین است ابعده یسایم  
 ایراد مسلمه هم درین عبارت مخالف مقام است چراکه از اول بنای عبارت برساوست  
 تا فهم آن بر مخاطب مان شود و عمل مسلمه مذکور موقوف بر همدس است این جمله سلمه که  
 عبارت خطی تری نوشته شده یعنی کک از آزار که سفند دست بر خواهی داشت گفت پنک از  
 بسیار گران عاجزت گفتم معاطه یک کرد و صد موش است گفت محکوم را با عالم با بود  
 پیش دستی بر پیشوایان چه ضرور مجبور ملتی عمل آمجیت کرکان بعینما معاطه موش در کرد  
 با وصف بلاغتی که در نفس عمود دار و ازین جهت که مخالف مقام است مجموع عبارت از عین  
 تاره که نیست و معاطا و صف یقینه معنوی اغلا قیکه دار و بلوغ و فصیح باشد چه اصل آن  
 رسین است که معقد باشد بخلاف شعر غزل که حسن آن در روانی است و هر قدر که قرب بفهم  
 احسن بود در صورت تعقید بعید الفهم میگردد و هر چه باین صفت باشد فصیح بود چون در غزل  
 بیان معاطات عاشق و معشوق میباشد زود فهمیدن آن لغتی آرد و بلاغتش تزیین است و  
 فصیح غیره نیز آن است که لذتی از آن بغیب سامع نگردد مانند این شعر  
 شعر چشمان تو ز برابرو هست و ندان تو جمله روان است و این  
 عبارت مفصلی غیر فصیح است هر که بگوئی آن آفت جان می رود  
 امید گاه طیب بیان بزبان و آهین کران است اما بلوغ ازین جهت است که  
 معنی مستند ندارد و از فهم هر که در کور زیاده است و بعد دریافت خالی از لطف  
 نیست و اما غیر فصیح ازین جهت است که تشبیه لغزو معاکشته اگر در الفاظ  
 عربی بسته می شد خوب بود چه در فارسی این قدر هم دخل یقینه معنوی کرده اند و هست  
 منحصر است در استعمال لفظ بحسب شهر و موضوع باشد منظور مجاز عدم اغلاق عبارت روی معنی از  
 روی الفاظ و با عبارت که شستن عبارت غریبه باشد خالی از فصاحت بود بلکه با و اغلاق  
 شستن و یافت آن عبارت موقوف در پیش جملات است و همدس معاد و غیر آن آنهم کمال خواهد بود

بهرین آنکه در بیان این معنی از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست  
 در این عبارت از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست  
 در این عبارت از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست  
 در این عبارت از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست  
 در این عبارت از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست  
 در این عبارت از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست  
 در این عبارت از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست

بهرین آنکه در بیان این معنی از این اقسام مجازات در کتب لغت و ادب مذکور نیست

از نجات ثابت شد که غلاق معنوی موافق مقام بلاغت است و محل فصاحت نشود  
و تعقید معنوی غلاق مخالف مقام باشد و اگر شعرتی دار که فصاحت آگاه نامذک تا لطف  
آن یابد در غزل هم گفته شود و خالی از بلاغت نیست اگر با فتن بر او بان شواریت  
معقده غیر فصیح بود مثل این شعر است که سر عاشقی ای عهد شکن جوانی هست  
دل بهر کس که دوی شک بن جوانی هست بسیار کمال است و در این شعر دو معنی در یک بیت  
است که اگر عاشق جوانی شد رنگ بن جوانی  
و است چرا که مثل خم دی ارمی قاعد آن است که آدمی رنگ برسی میرود که آنچه او دارد  
این ندارد پس فاعل و وصف معشوق این حسن او ایمان می کند که وقت عاشق است  
رنگ من جوانی و زیرا که معشوق مع برابر معشوق من نخواهد بود یعنی ابر تو و این بر تو که در  
طبیعت عشق مشکبان آن انتقال توان نمود خالی از لطف نیست محل تعقید معنوی است  
شده بلکه عین بلاغت است لب کشودم سخن از یادم بر خوش بهشتیت فراموشیها  
میشناسنیکه میجوستم که سخن معشوق بگویم که سیان من غالب میخواهد خود بخود خواه ابریم او  
ازین سبب که چون کسی سخن آن ساز کند و پاره گفته باقی از خاطرش میرود طرف ثانی بشکند  
شناخته میگردد و قائل تا رسیدن بقیه کلام بخاطر از صرف توجه بکار دیگر باز میماند  
که ربطی بر رفت از اشتیاق سخن بجایی خود استاده ماند و بان اموشیها با باشد که  
شدن معشوق از وقت آنست و الا سخن شنیدن پیش می افتد این شعر را در محل فصاحت  
صدوق الغنی فی بطن الشاعری است که ساینکه چنین اشعار می پسندند یعنی الطبعه این معنی بر  
هر معنی ظاهر که چون این جهان معنی سخن شعر که در اصل مباین الفاظ است بی نیزند  
فکر میکنند مجبور به از دیگری میشوند بر قصه و فهم معترف شده حواله عافیه نماید و از  
سر مایه کمال دانسته در مجالس کمالان فن می پسندد و بعد سکوتشان که بی محل  
باظهار حسن آن قدر خود در مجال می افزایند و نمی که در آنرا از آنکه ان طبعی است  
نیز ازین قبیل باشد و لطفی که بعد دریافت آن حاصل میشود از قبیل لطف الغر بمعاسته فر

فرض کردم که ذهن کسی آن انتقال نماید این انتقال هم از قبیل لغز و معاست است که بعد از او  
 بان حاصل آید این قسم عبارت است از فصیح میوه و بایستیکه فصاحت است باری و آن نماند غیر از این  
 که کسی چند فقره بطریق معاکبسی بنویسد مثل این عبارت یک نمی نشسته و نم علی میخوردم نهان علی  
 گوش خ ما افتاد بر خاسته بر دست خام همراه و عورت بر بدلی آدم حق نیست که فصاحت است  
 که در آن تکلف نباشد پس فصاحت بمنزله حسن ذاتی معشوق است بلاغت بمنزله تکلف  
 او امانی محبوبان هم بشاید زیور و لباس لثان مرجه بمنزله تکست بر ازان بود که مایه  
 و لباس بود و معشوق بی تک اگر لباس زیور است بشهد در نظر مایه نیکو نماید اگر برین  
 و او امانی خوش داشته باشد بر آینه مرغوب طبائع افتد و باید داشت که هر چه است مراد ازین  
 و لفریب جدید قریب الفهم بود و هر چه شبیه به پوشاکست مراعات ذکر معاملات عاشق و معشوق  
 و آنچه مایه زیور است آراستن شعر به صنعتی بود از صنایع لیکن شبر طراکنه لی تکلف است  
 بلاغت و شعر فارسی همین قریب کافست خصوصاً در غزل که بهترین اقسام است اولی آنکه شعر  
 فارسی از بدائع شعری پاک بگویند بلیغ آید و در مقصد فارسی غزل علی بن حنین چهره بلاغت آفر  
 کلاست و قبح آن در غزل فارسی مانند قبح محلی و طبعش آن شعر زیور و لباس مایه بود و یا طبعش  
 لباس با آنچه زیور و لباس شعر در غزل فارسی آن ذکر معاملات عاشق و معشوقست چون  
 رخت پیران به جوانان رخت جوانان پیران زید و وضع غزل رقص و ایراد چهرهای است  
 باقیصن در غزل پسندین نماید خوشا فهم کسانی که قائلان شن اند که بلاغت امر و جهت  
 تحریری تقریری نیست مختصر که مسجع است فاضلان و صوفیان و مشایخ مثل عاری  
 آن نیز چنین باشد چون عاری در اصل مقدم بر صحبت تقدیم بیان اقسام آن بر مسجع  
 بسمل می آید ضروری عاری فاضلان فرزند عزیزین فعات من که هر چه بدترین  
 مخلوقات مصداق آن نیست الا من بشما که اعلا طون از شمس از علم خود تعلیم آید  
 ریاضی کسی نمی کند الا شمس است که با سپر مرزبان می در بیت اللطف زرقه باشد علم

عقوبت  
 در کتب و بی  
 معنی فصاحت  
 بعد از معاد  
 بیان بند  
 که در این  
 در شعر  
 در این  
 در این  
 در این  
 علامت حضرت  
 علامت حضرت

کجا بنویسد

گرود و باز هم رفید و از نیکو مرچ می نمود کس حج خواهد گفت انجام این حرکت غیر از نیکو  
 من بیچاره را در بیچاره کرده باشم و بد را از غم و غصه و دست که هلاک کرد و نیست  
 مانده آفرین صد آفرین از آن خدای که جهان با فرید و رسولان محترم را در ستاود و می  
 شکر کرد اما چون این که خدای تعالی بر نیکو و عیب است آن نماید و اعطای میکند حالام که  
 مادت را از جهت که خلق تغییر می توان کرد چه خلقی متغیر کرد و هر چه طبعی بود پس  
 که هیچ خلقی طبعی باشد بگذارد می تواند شد عاری صوفیانه برادر محمدالدین فرزندم شیخ  
 سعد الله بداند که خبر محرم شدن بنده ای الهی بگزارند و چون این فاضل سید میگوید که  
 اجماع ما منصوب شما بود اگر حق است باطل فتنه آید و اگر غلط است در صحت نشوید  
 گفتگو نیست چه آن سکین با این از هر چه گفته بود اگر در وقت و جهت که منصب او منقضی است  
 و اگر است پس سیار برای چه شعر هستی صفت منای حدیث کسندیم که کم شد از راه  
 این اخروی را چه باید گفت که او را خود را در او تا دانستید چون مخلوق چنین شیخ ایر می نماید  
 داشت شمار حکم در نوبت روضه کرده ام برای خود و وجود آورده ام بر شما محمد  
 در من کم شوید من گفتم که من می گویم من گفتنم بیست تویی و او بی متقابل خود  
 ندارم هر چه کردی خوب کردی که دیدی می گویم که بخیر از روی است و اینهم می دانم که  
 بگذرید میگوید جرمی گوید زیاد ازین چه بگویم و تا کجا یاد و جاوید باشم و  
 کار بد کردن نظیر یکدیگر یعنی چه گاهی بان را به سب صحابه و امی گنم و گاهی کفار  
 گردن و میروم و گاهی در ابدا قمار کردن و گنوم بسیارم دیوانه عشقم هر چه خواهم بگویم و  
 هر چه خواهم کنم عاری می شمایم برادر مهربان من با طهارت بزرگ که چنگ یافت شد که  
 نوجوانی بکناه سب می شود و شایسته شدن هر چند زبان آدمی بلبای این است بحسب  
 ظاهر باران بر جمعی مردم از راهی از عادات شایسته مبدهند و میداند که صاحب این  
 گفتگو چه نزد انبیا این مرجع آفت و بلاست مخصوص این که بدترین صفات است

خلق است  
 بقوله شکر می گوید  
 که دوست  
 مادیون بدان  
 مادیون فانی  
 کردن کجاست  
 و کجاست  
 از نیکو که  
 بگویند سخنان  
 بگفت کردن  
 حیوانات و افعال  
 گویند بیانات  
 سخن  
 سخن با نفع  
 بار شدن  
 زبان از غفلت  
 نودم

انسانی بدیم بنیان عالی است یعنی آرزای آدمی و او شدن اگر از ابتدا این کار به تصویب شما  
 بوده است عرقی در زمانی او باید ریخت و اگر تو از خبر مصدق احوال و اینست حال است  
 و آینده اجتناب ضرور پیشتر آمده عاری نظر تقسیم آن خطی تاریخی و علمی شسته آدمی  
 در اینجا قید فضیلت و تصوف و نشاء بر او نبوده علی این تفریق آن این جعل آمد تا بچشم  
 بر آن گزین خیر لازم نیاید با محله شروع معصوم و میرود در رقعه مجمع از طرف قاضی  
 برای قاضی بعد حدیثین معتال که بخشین حج در ایام و بیدوسین با سجاد و فلک کمال گردید  
 چون بار تقاع جلالت بطون از جمال دور دخت قطره آبی استعد شناخت خود است  
 ترجمی که از کارخانه نفخت فیه من و حی خلعت حیات برن تو بخشین و مفصلی که انعام است  
 خصوصیتی منع افزایش کرده دیده لطفتن از بر نوعی از انواع نظر نامیست و فرتن خلاف  
 محقق مقامی جانی آیه کریمه فاحسبکم انما جعلتمون الالهة الا عبدا و اهل  
 المعروف ای تشبه خداگان ستر غفلت است ای ساز ابدان که در اعانت قضیه همه از خوا  
 بجزای اختلاف لا تفرق بن احد من رسله و فضلنا بعضهم على  
 بعض ساله واحصا صالکة عاة و الهداة و باشد یعنی از روشی مخصوص معانیست بری بود  
 در مرتبه سیمیری سیمیری تصافش بصلو و صیر مذکور با وصف تزیم از تائینت و تکریر تقیاسین حج  
 طامیری کور بر امانت وقوع یافته و جذب قلوب بندگان تخصیص و لهایی دست این  
 خود را کند و از ریسمی از حج محبت خود یافته اگر فارسان ضما عرفان معرکه در این  
 ذات آن پیشه و نمون ما نشاء و کلام بلاغت نظام ما عرفنا الحق معرفتک  
 سیزند خست سکه با وصف که بن حضرت عالمی لویج یعنی متقابل مویطان می از روح  
 جمیع ارتفاعات تحت محبت باک عشرت او چش در آن مقام ضعیض حرانم که شهب  
 عزیمت کجا تا خندی ایام و هم در شرح صوفیانه مکتوب محبت طراز که سواد  
 یا بیاض مانند سیگار رنگ سرخ خنای شوح با وصف ولی کی رسید و بود و از نظر اول

قور نظر بر...  
 لفظ باری...  
 موی علی...  
 در آن...  
 آن...  
 موی علی...  
 آن...  
 موی علی...  
 آن...  
 موی علی...  
 آن...

سطر آخر تک معنی که از اجماع نامند از جمیع الفاظ ماضیه و عدت در کثرت تراشید و در هر کجایی  
 ساعتی بعین نجومی نه در حقیقت چه در اصل نخست همان غیر نخست غیر نخست بهمان نخست است  
 کرد و زنده روز ملاقات کسی که بی گنج از سفر در این شهر باشد ماضیه و وصول اشیا بهر چه اصل شان  
 نقطه دایره وصول دید و مضا سینه فتوحه یک مضمون ششم عین یک شخص حسین که در  
 آمد در آمیزه خانه کثرت بر روز اول بعیرت یکی من باشد بطریق طول اعراض در جوهر بر زمین  
 شش تازید اگر چه این شیون دخیل کفست چه ارتقال قائم و عدم ارسال آن باعث پاوست  
 و نقصان محبت و عالی منی تا آنکه شد و اعتباری پیش نیست از قبیل اعتبارات اهل تقلید که  
 خود را غیر خود دانند و توضیح علم و شناخت خود بعمل نهند و میان خود و غیر خود که عین خود است  
 منازل مدارج قرار و بند بار هم نیست اگر تا سر آمدن زمان جدائی مو مو مودتی از حرکت  
 دست و قلم بر پیشش باشد که عدم مراعات این شیون نیز اولی باشد بر صاحبان وضع باد که عرض  
 از شرفان علامه و صفویان با یاد لغات و مقدمات علمی ذکر حقائق معارف اثبات مسلم و عدت  
 وجودی ایشان نیست بلکه مراعات مقام از دست اود از محوطه فصاحت بلاغت بیرون رفتن  
 از صوفی باضالی از آنچه که نشان کار آید تا گاه باشد مانع صحبت و هم چنین باری از غامضی اصفی با مطلب  
 باریا مقدمات علمی ذکر حقائق پروانه در نقصان ارداماج سوم در شرح شیبانه بر حدیث و شرح  
 از سبب فور استیسانه از قبیل افاده و بدیعیات است مانند علم یاریدین با زبان در موسم شکر  
 و علم که بعد از شام که اکس طلوع خواهند نمود چه طالب را قوت تحریر از مطالعه نکرده شکر  
 و فیض اصلاح استاد و مهارت چیزی برای ضروری فن و شوق سودا است بهر سه در ابتدا  
 سوده که در روز و در دست میتواند کرد چه عجب که بعد مشق اردو ساعت بنویسد علامه  
 مشق ابرکت است و این بین آنکه علما اینست بیاورد که بلاغت نیز نزد ایشان است  
 و هم علوم مرتب شعور انمان مخصوصین فنون است با خبر باشند و به کمال مکران  
 منوجه شوند لیکن از عدم لغات به نثر و نظم فقرات بلوغ داشته آید از کلمه ای که

این خطی که در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است

ایشان متشیخ نگردد و بلکه در بعضی چیزها خطا کند و خطا کردن انحصار در علمیان برود و اختصاصاً  
 باین فرقه علمای عرب از آن فارغند و بر مانی روشن ترین آن است که لطیفه گویان  
 و بدله سنجان اباین فنون هیچ استماع نبود و در کلام ایشان ایمان و خیانت طلاق  
 و دیگر بر این مایه شده و این جماعت در ایران به بدله سنجان شهرت دارند و در هند و گجرات  
 گفته شوند از بسکه این چیزها در مشق ایشان میباشند بی آل هر چه میگویند عالی از لطف بی  
 و مانند کان این فنون وقت حرف زدن مقابل آنابی زبان نامی می شوند و در  
 بر جواب آنها نیز تنوعیکه باید ندارند چون بعضی در سنان شقیق اسرار لغتی با فقیر و محبت  
 کلام این خیرست و هم دست از تحریر چند فقره که برای مثال نوشتن آن ضرورت  
 برداشتن مخالف دعوی را تمیز و فهرست می شود چند سطر می کلور کیرکانند یکجا  
 می سازد رقعہ برای قائل نسخ معقول و منقول و قلمزم فروع و  
 اصول سلسلت بعد ورق گردانی میخند اوقات شبها روزی بقصد مطالعه سطوح  
 و عای تکون بلا زبان عالی بر وسایه ارشاد و تعلیم تا انقطاع حرکت مسند بره فلک  
 لافلاک و زمین متون ارادت و اختصاص بشروع نیاز و تخلیه آن سواشی تسلیم کاسه  
 سوا و احسن سینه شنیدن ارس بلید مرتبت فهم و ادراک است معروف من مستندان  
 روح شمس مؤمن استای هر نصیبان شوع عنایت آن معدن خیرت آکاری که سیم روح  
 نفس عسوی در وجه بیان جانشینان بساط فیض مناهل حضرت اوست و آب جان و رای خیر  
 این صفت و ضوی سبامان بحر تسلط نماید اگر رفت او میدارد که چون معاصر رفیع فلک  
 و بی شمار منبع شعله بر خیزد عقل و شکر بنشماره مشبه خدین اضلاع قوام و حواد و منفذات  
 پس از دور که آن اعرف بلا علم استماع صانع نماید ساخته و من بعد همان یک شکل که از روی بیان  
 آن نشان خود چون شیا متساوی متعارف و مساویست من حيث المجموع بخط و حال مختلفه بر بسته بر خط  
 خود نوشته باید که صاحب بصیرت با خبر حقیقت تیز روان صحرا می تن فضای طرفیت جسم  
 کماله کسوف کسادی بسایه ایکنها سنا اسرار کماله

اینها کلمات و عباراتی است که در متن اصلی درج شده است و در حاشیه اینها توضیحات و تفسیراتی درج شده است که به دلیل محدودیت فضا در اینجا به صورت خلاصه درج می‌گردد. این توضیحات شامل تفسیر کلمات دشوار، اشاره به منابع و مآخذ، و بیان نکات فقهی و فلسفی است که در متن اصلی به دلیل فضا ندرج شده است.





عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است

و حسب صورت کانت پیران بهارستان ذات فائض البرکات آن حضرت که شخصیت  
معرفت را حواله بعهده فرموده اند نفس مقدس در بیان مست توحید نموده مثل آشنایی  
معروف و اشکال عجیبه غریبه اصفاث اعلام روزی با بعد غفای جمیع مطالب مطالب با  
عبارت از حصول دولت یاد برکت آثار که در مرتبه خود مشارکت هیچ چیز بر نمی آید و  
بقبول تفریح بخود باین خود را که می در خود و کاهی در غیر خود می آید بوقت عرض نفس  
و وی آب چشم و عدت آشنای صفو خاطر شناسان محفل سپهر مسائل خلعت ارشاد و  
بر گردگان صحبت دلارت است که با وجود تعدد در آن شخص واحد کامله میرساند که با اگر کت  
سر بر آرزو شمع کافوری بریدن می تخ اند و از جمله با دست می می آید که صد هزار چراغ را برود  
نشانده و اینهم بر تاشایان و شن که شمعها با هم در تنور یا کن مساوی هم چنین چراغان و  
بر دیگری جهان نباشد در آنچه وضع شمع و چراغ برای آن است و بعد از مردن نیز که انجام  
اغاز وجود آنها غیر از آن نمیتواند بود حال عجب است در چشم صاحب نظر اینکه چیزی می  
چون تقویش باطله روی آب معدوم محض اند شمع افاده روشنی بهر آرزو نماید و چراغی  
صد هزار چراغ بغازه نور بیاورد علی بن ابراهیم در عزیر از جهان سراپا تیز میرزا عبد العزیز که  
بجمله باطن صفوت مودتشن با تطبیح صورت علوم حکیه غیرت کارخانه مانی و از رنگ است  
و از دست بر اوقات طبع و قیادت هر صرفت همین نقادش بر صبر روح افلاطون الهی و سلم  
اول تک بر او واقعات کلیات باطنه توسط نیاز نامه عقیدت خار عازم تبدیل کماست  
سماست دیده و نهال شوق مفرط از مغز سینه حکمت گنجینه اش مشتمل بر خصیون متعدد و محفزه هفتاد  
شاق سر بر کشته امید از که مغمیم زردگان که جدا اول مؤمن شی شی طی مسجین ابدی رعایت  
شان پوسته در سیلان است و عیون فوائد کثیره از مقلتی عینین وقت شان علی سبیل التوالی  
جز باین نیست که توجع و نای عطف جسم خدای ملک حرام مایل بر این مار شش که از روی غلت او را

عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است  
عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است  
عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است  
عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است

عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است  
عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است  
عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است  
عقل مانند اشکال در منزلت و سایرین که از انبوه اطعمان رنی بهر سدر نظر امکان است



بینه مرغ سوزان زاده خوش قلم نه از بجای او مسلوب حال نیاز نامه رحمت فرایند  
 که این بین چنان درین دهن بار و دیگر زبان پیوسته و گفتار را در مقابل مردان مثل نگاشته  
 از طبع پروازی نیلای پیشو از منقار و اگر در نشان از کینه با چه سرود و ایاغ دوم در  
 چای موادی که نشان را بجای آید بر صاحب فهمیکه اندکی حوزد امصرف دریا  
 بعضی هنر ریاست این فن یاد و بعد ششما با آنها عنان چه نوادی تحریر و شود کرد اند  
 می تواند شد که از عهد این چیز با بجز این آید محتاج بدگیری نکرد لیکن چون جمع او مان  
 با هم مرتبه تساوی حاصل نیست و هم برای اینکه صاحبان فن جدید را محنتی که در آن تصور  
 علمی که اید خصائص طرز استادان این فن بقدر سلیقه بر صفحه میان می کار و طرز  
**وصاف** شش مرتبه طبع است با کفنی شکر کاری که دارد بسیار است ایراد نداشت  
 نویسه و جمع آن بندی از بدائع و اشعار عربیه نیز در مواضع مناسب مخصوص است مثال  
 روزی در محفل سپهر شاکل مجلس عالی بر مضرانه که عتباتش منور و ناصح و سامی عالی مقام که پیش  
 تعبیر حواج علی فی وی الا حرام بوده باریات دم الوف در غرر مواعظ و حکم و صنوف چهارم  
 از و ابر رضایح بلاغت توام از و اما ذهن قادیان و معدن طبع نقادان آید و در طبع مان  
 جلوه میکرد و بحق در زمان با معنی حال این گونه بوقایف متلاکیم بر لفظ و چنین کلام الامام  
 شریفه زینب فرج تقریر احدی از فصیحی عجم و عرب و بلغاری صاحب ادب نیست و بوده و  
 اصابع قوت طبع هیچ یکی از کبار افاضیل ذی المصی بقیاح فهم کامل افعال و روح فصاحت  
 و براحت بدین آئین بر روی سامعان بر سرین کشوده زهی عقل و ذمائی که مال بر کلام را  
 همین که مصداق آیه نال الله میگرد و مسدا نذ و خمی جو و خوشبختی که هر کس با مال حوادث است  
 مال مستغنی از مال ابدانه میگردد و اند طرز مولانا شرف الدین علی یزدی  
 صاحب تیمور نامه که با نظریات مشهور است موسوم بتیتر ساخران او را خداوند شتر خوانده  
 و حق بجای آن نداشت زیرا که نزد هر فهم عادل همین است پیشو فارسی نیم و کم کلم الفاظ

بسیار از این سخن بیان است  
 جان سلیقه و این سخن  
 علامت حضرت

از این سخن  
 علامت حضرت  
 بسیار از این سخن  
 جان سلیقه و این سخن  
 علامت حضرت



تمام میکند لیکن اینها از نظرش عم است طرز بلاطوری است  
 گلک غایت دلش از پیشور و متداوست چار شود است شد نکر آن هر سه بمنزله یکی است  
 بر چند با اعتبار حمد و غمت از قید وحدت برآمده و حسن عشق و با از زنانه و پسر قهر سه نفر  
 با اتفاق صنیر و کبیر از همت و در سه چیز دیگر اختلاف واقع شده بعضی آنها را منسوب  
 باب گفته و مذسب خان از روی همین است و همین سوای شراز و ندانند شمس العین حقیر عباسی  
 و بلوی همین اتفاق و داشته و درین اتفاقا پیروی متحقان سابق بوده هر سه شراباتی را بگردد  
 ارواح خان شعیری متخلص بواجع شاکر و میرزا عبدالقادر بدیل بسته اند گویند که فنی  
 سوی ایه برای ترویج کتابت با خود را بلا طهوری حواله نموده و در مسوده بنابر آرد و باو  
 معاصران عایت عصر ملا محمود داشته میگویند و قار شاعر خاقانی اقتدار فنی بسیار  
 را مخاطب ساخته و اسدا علم بالا موریکین افزونی رفته سه شراز چیزهای بیکر مثل تساوی افشا  
 قطار را یکدیگر بدین معنی این طرز از مختصرات او است حکم کل جدید که در مذکر بلاغت را نشر  
 روی در ایام الفاظ ساخته منشیان بیخ ایران فقراتش سموط جوامع شریقی بنام  
 و ازین سبب که او را با ساخته و درین مقام خلاف است و ساز خود را بقانون نو می آرد  
 پیروی او اختیار کردند و غالبیت در عدم ابتلا برای شکل است چه هر قهره اش سوی فقره  
 در مقابل آن افتاده جوابی آرد و در هیچ نبودنش در ایران آن قبح که در هندست بی چیزی است  
 و این حسن مختصر است و در نورس کلز را برابیم و خان خلیل در شریکی دیگر که باو نسبت شده  
 اگر چه سبب و آن نایز غم خود از جهت آلتناست یک دو ترکیب پر و در نظر یکی پیدا مذمذم طرز او با  
 داشتن کلام از لغت است و تجدد زمین آن بر تشبیه غریب غیر معتدل آل حبیب که باو متعلق  
 و بیخ و افواق خلوص و مراعات نظارین همه بطبیع از بسکه نزاکت معانی را جز و لا بیخاک الفاظ  
 آرد آینه بلایا طبعا از در یافت حسن کلامش بی نصیب هستند چه است که نزاکت فکرش را  
 سیاه منی بکرت شمال اگر عدولش است خلافت بدر نه بر سر یکدیگر آن نکده استی صدق

این کتاب از تالیفات سید علی میرزا شریکی است که در سنه ۱۳۰۰ قمری در تبریز تألیف و در بیروت چاپ شده است. این کتاب یکی از بهترین آثار ادبی ایران است که در آن به بررسی و نقد ادب و تاریخ ادبیات پرداخته شده است. نویسنده با سلیقه و دقت فراوان به بررسی سبک و مضمون آثار مختلف ادیبان ایرانی پرداخته و به بیان علل و سببهای تألیف آنها پرداخته است. این کتاب برای علاقمندان به ادب و تاریخ ادبیات ایران بسیار مفید و ارزشمند است.

در این کتاب به بررسی سبک و مضمون آثار مختلف ادیبان ایرانی پرداخته شده است. نویسنده با سلیقه و دقت فراوان به بررسی سبک و مضمون آثار مختلف ادیبان ایرانی پرداخته و به بیان علل و سببهای تألیف آنها پرداخته است.

قطره ابر نیالی شفت ماوری رو ادشتی که غیکه سپر علقه دوام ملک شکارش کرده  
 به تیغ نیز سپهر رشتت با طائران طوبی برین طرز ظهوری همین است لیکن چون چرخ  
 هم بنام او شهرت کرده است بطرز آن نیز نشان داده می آید تا بر طالب یا غیر طالب اگر حکم آنکس  
 شی بر از جمل شی فاسدان شود تحریر آن آسان کرد و اول لفظی مفروضی مرکب بدو لفظ ذکر کنند  
 و لفظی دیگر صفت آن سازند و باز لفظی صفت مجموع این صفت و موصوف آن را در این کتب  
 شده فخره دیگر مقابل آن همین طریق می آید **مثال** سر و زیبا قامت خوش قمار را میر بار  
 حور اطلعت بری تزاو یا لفظی موصوف و مرکبی صفت آن و لفظی دیگر صفت این مجموع  
 مجموع مضاف لفظی آن لفظ مضاف الیه مضاف بلفظ دیگر **مثال** همه کلور برنده و خور  
 لطیفه معرکه الفت یا لفظی موصوف و عبارتی طویل صفت آن مجموع مضاف لفظی مضاف  
 مضاف باد و لفظ مشترک او عطف و معطوف موصوف بصفتی **مثال** قریل بر خشم  
 کاری تمثیری آید بر خورده معرکه محبت اتحاد روز افزون یا لفظی موصوف گفته بصفتی که عمل  
 باشد بر عبارت طویل معطوف علیه و معطوف شود فخره دیگر مقابل آن مجموع مضاف لفظ  
 متضمن عبارتی صفت آن افتد و مجموع مضاف لفظی آن لفظ موصوف بصفتی اما باید که  
 آن صفت عبارت طویل بوده باشد **مثال** صید در شبان آن سایش هزار آرزو و پروبال  
 تشاده و بامید و این مقصود بصحرائی پیدا کنار طلب از هم زبانان در افتاده دام باج مشتاق  
 طره مہوشان مهر روشن آتش موسی در سینه عاشق افروز طرز سکندر مستی  
 صاحب عالم آرا بسیار ساده نویسنده است بار و زمره سرد کار دار و اول تعلیم  
 قد ما هر دو از کلامش می بارد و بر سیکه بصحبت اهل زبان رسیدن باشد طرز شرح آسان  
**مثال** چار و هم سوال از عواطف سه داران قشون که لبر کردگی قره العین سلطنت  
 و کارگاری نوچین اکتبت نامداری شاهزاده صفی میرزا ابومک جگر یکی میوان نامور بود  
 حدیث شد که حسن آغان گفته زه باطن که در نام کن تیر خودت با محمد علی یک شاه پیشین که

این صفت است  
 در حالت شادمانی  
 در حالت غمگینی  
 در حالت خشمگینی  
 در حالت ترسناکی  
 در حالت غمگینی  
 در حالت خشمگینی  
 در حالت ترسناکی  
 در حالت غمگینی  
 در حالت خشمگینی  
 در حالت ترسناکی

در حالت غمگینی  
 در حالت خشمگینی  
 در حالت ترسناکی  
 در حالت غمگینی  
 در حالت خشمگینی  
 در حالت ترسناکی

در حالت غمگینی  
 در حالت خشمگینی  
 در حالت ترسناکی  
 در حالت غمگینی  
 در حالت خشمگینی  
 در حالت ترسناکی

سنیون که خدی چرخ می باشی هر یک مخالف بود تا حدی بر سران ترا تو بگورعت و جمال در  
 و عا کرد و طلبش همه بدم کار رفتند و خود ترا ببردند و شاه سنیون شعیان بر این بزرگ  
 ناکامی بر سر کرده پای گزیند طرز نواب وحید الزمان یعنی مرزا  
 طاهر وحید اشرف الوزیر را روز مره حال فارسی قدما یکجای نویسد  
 و اخلاق از مشیه کلامش تمام برآمده مثال ز جوش آمد قوای خامیه در سال میمون  
 جوانان قلم و بهار به بیاب متوجه آرایش پیرفته و سیستان باوه پر زور شوق کاشای حال  
 عواش حمله بناتی بر فرش مردین محل سبز شاداب خسته لاله حرا بزم سفک مای لکرت  
 بهیستی دست و لباسش پیش کشین و توج میا به جد اول که دیروز تیغش بر سر او قرار  
 سحر و یاسین دان گردیده با و خرافی از آمدیم نوروزی مهره بطاس انور  
 وار تنگ کار مدیج رقم فوت مصوره صفر سطح زمین ارشک بخارستان چین سخت طرز  
 مرزا احمدی صاحب تاریخ نادری حذف رد ابط و استعمال و زرم  
 دوست و از رنگینی و ستانت هم خالی است مثال بخت هم بیج اول که قبرمان خان  
 شعاعی در کف گرفته قشون دراری موضع را که در ارک شب جمع شده بودند از یاد  
 کوس کن الملک ایوم نوخت و سیر تا شامی سترن از مشیه بهار ولایت سپین  
 که در اجیای اموات مضاجع بستر خواب غفلت هم میسوی ابریه در سر می شکند  
 رقم قبرمانی محمد تقی خان گلکنری دار السلطنه شیراز وانه و چیر با احضار خواهد برست خواب  
 ایانس و دیگر تجار از آنکه بقود و اجناس معین علی محمد خان شاطوی در آخرت بوده اند  
 و بندگان قدر قدرت برای شلار غزنیست بخش خان زین و خیر کشته شدن نظر علی خان  
 بزرگ ایجانی فتح علی خان قول لارا قاسمی ارض اقدس شهید رضوی علی کانه بخت و انشا با اشاره  
 میر ابو القاسم کلان تر آنجا بسامع تجاب بارگاه گردی بجن گاه رسید با اول از  
 چنانغ سوم با شست سوم تا سهار بلبل و سوم بسیار از تا سهار کلان

در این کتاب از تاریخ نادری مرزا احمدی صاحب تاریخ نادری حذف رد ابط و استعمال و زرم  
 دوست و از رنگینی و ستانت هم خالی است مثال بخت هم بیج اول که قبرمان خان  
 شعاعی در کف گرفته قشون دراری موضع را که در ارک شب جمع شده بودند از یاد  
 کوس کن الملک ایوم نوخت و سیر تا شامی سترن از مشیه بهار ولایت سپین  
 که در اجیای اموات مضاجع بستر خواب غفلت هم میسوی ابریه در سر می شکند  
 رقم قبرمانی محمد تقی خان گلکنری دار السلطنه شیراز وانه و چیر با احضار خواهد برست خواب  
 ایانس و دیگر تجار از آنکه بقود و اجناس معین علی محمد خان شاطوی در آخرت بوده اند  
 و بندگان قدر قدرت برای شلار غزنیست بخش خان زین و خیر کشته شدن نظر علی خان  
 بزرگ ایجانی فتح علی خان قول لارا قاسمی ارض اقدس شهید رضوی علی کانه بخت و انشا با اشاره  
 میر ابو القاسم کلان تر آنجا بسامع تجاب بارگاه گردی بجن گاه رسید با اول از  
 چنانغ سوم با شست سوم تا سهار بلبل و سوم بسیار از تا سهار کلان

در این کتاب از تاریخ نادری مرزا احمدی صاحب تاریخ نادری حذف رد ابط و استعمال و زرم  
 دوست و از رنگینی و ستانت هم خالی است مثال بخت هم بیج اول که قبرمان خان  
 شعاعی در کف گرفته قشون دراری موضع را که در ارک شب جمع شده بودند از یاد  
 کوس کن الملک ایوم نوخت و سیر تا شامی سترن از مشیه بهار ولایت سپین  
 که در اجیای اموات مضاجع بستر خواب غفلت هم میسوی ابریه در سر می شکند  
 رقم قبرمانی محمد تقی خان گلکنری دار السلطنه شیراز وانه و چیر با احضار خواهد برست خواب  
 ایانس و دیگر تجار از آنکه بقود و اجناس معین علی محمد خان شاطوی در آخرت بوده اند  
 و بندگان قدر قدرت برای شلار غزنیست بخش خان زین و خیر کشته شدن نظر علی خان  
 بزرگ ایجانی فتح علی خان قول لارا قاسمی ارض اقدس شهید رضوی علی کانه بخت و انشا با اشاره  
 میر ابو القاسم کلان تر آنجا بسامع تجاب بارگاه گردی بجن گاه رسید با اول از  
 چنانغ سوم با شست سوم تا سهار بلبل و سوم بسیار از تا سهار کلان

مصری ابا قبول خاطر اهل نوقی سلیم در سدر کجا بسند و قمری بن دل با جبه خیال فاستیل جبه  
 سرد و بهارستان حدیث و ششاد طرف چمن صمدت آشیان بر سده می بند و ششاد  
 برورد و کوشیده روان از حیات جاودانی روزی کام و زبان مقصدا مید و پیره مراد ملاقات  
 بر از قمری آری و جهان بعد لاله کاری اشک کلگون در قطعه زمین این با شتیاق تحسین  
 شام نسربن یا سیمین ملاقات بهت آیات که کل سید و کان محبت کیشان نغمه دل کعبه  
 ربای کلکله الفت اندیشان ایزان متصورست بدین آئین لطف تحریر یازیب کمر جانان  
 می سازد که دلگشا باغی پر از نهالان برتر معانی و رنگین گلشنی آری استوار کلهای می لایق مکره  
 در صحن پاکشادگی حسین و ششون سیامان با اینک نغمی کبریا فروش و شامش با سواد طره بر علی  
 حور از او شهر درانی و ششون و ششون یعنی صحنه غنیزین سلطه شکین چون نامه مسرت غنیزین  
 بر نگینی موصوف که بایض بن سلطه شش صادق سپیده سحر کا شمع سواد حردوشن نامان نوی  
 شام عمکا شش مینود در وقتی که آسمان خیال و درون فرزندان آرد می بهشت در کپور آری  
 داشت و دست لطف نسیم جانفرا نقاب حجاب از چهره شادمان جمله فرودین بطرز اول  
 بر میداشت در نگاه مشتاقان تماشای شترخ اراحوال محبت اشتغال آن غره نامیکه بهشت  
 و نور چشایی شرافت جلوه نمایش او و آنچه از بعضی مطالب کی چند درست نموده بود قلم خامه  
 در بیان شامه بر در تصویر عبارت اجل آن بود دیده فهم را چندا نکند باید مطبوع افتاد مترصد  
 که تا عکس دیده سفید شده منتظران آینه صفای روان وی بر نور را غیرت شکوفه زاکشیر نماید  
 پیوسته کام جانبا از زلال و الفاظ را قائم خلعت شام با جلوه تابدی او را بطه پدید آید  
 و هم از چنانا غ سوهم تا ای که مثل وجود میفرض اجمود سلطان الدراری که موصل انوار  
 میومض غیر متناهی جلوه قات حضرت باریت زینت پذیرست و ششید ز جهان بهای آری  
 سیریس بجای عمل نقش مخم موصوفه اهل حرکت مستدر ثبوت مکن طازمان عالی بر وساده تعلیم  
 ارشاد و امکان عام و جلوسک تمیزان صحبت الایرسند افانست افانست علی سیریل الدوم  
 در حین حضورت جانب مخالف که در مکر بهشت از اعلام حضرت

در بیان شامه بر در تصویر عبارت اجل آن بود دیده فهم را چندا نکند باید مطبوع افتاد مترصد  
 که تا عکس دیده سفید شده منتظران آینه صفای روان وی بر نور را غیرت شکوفه زاکشیر نماید  
 پیوسته کام جانبا از زلال و الفاظ را قائم خلعت شام با جلوه تابدی او را بطه پدید آید  
 و هم از چنانا غ سوهم تا ای که مثل وجود میفرض اجمود سلطان الدراری که موصل انوار  
 میومض غیر متناهی جلوه قات حضرت باریت زینت پذیرست و ششید ز جهان بهای آری  
 سیریس بجای عمل نقش مخم موصوفه اهل حرکت مستدر ثبوت مکن طازمان عالی بر وساده تعلیم  
 ارشاد و امکان عام و جلوسک تمیزان صحبت الایرسند افانست افانست علی سیریل الدوم  
 در حین حضورت جانب مخالف که در مکر بهشت از اعلام حضرت



